

پدری که پارچه پارچه شدن فرزندانش؛ امتحان الهی است!



درین هفته عزم نداشتم چیز بنویسم. نه از پروژه «تاپی» با همه پهنا و بزرگی واقعی و یا ادعایی و تبلیغاتی - انتخاباتی آن؛ نه از تپی شتر و خشک و تر و تعفن و تسم و تشعله و تذکره آن...
نه از ترومپ ترامپ و قهر و اخم قصر سفیدیان نسبت به طالبانی که «چپ و راست مردم افغانستان را میکشند» و نه از غر و فش ارگ نشینان و کاسه لیسان دور دستر خوان «مغز متفکر دوم جهان» و لشکر لشکر مشاورین خارجی و داخلی و فلان و بهمانش که بلافاصله از طالب پرستی گویا دست گرفتند و به جستجوی صلح فقط در «میدان جنگ» شدند و نعره های فوق مفتضح از «انتقام گرفتن خون قربانیان» دهشت های تروریستی اخیر از برادران طالب شان سر دادند و غر و غرتی هم از پس دادند!!!
و نیز نه میخواستم سخنی از تظاهرات موعود میلیونی و راهپیمایی های مدنی 15 - 16 ولایتی مورد نظر والی برطرف شده بلخ عطامحمد نور توسط ارگ و امریکا... و حامیان «جنگسار و لنده غر» و چنین و چنانش؛ بگویم که به نظر میرسد به خواست «جامعه جهانی» و اقشاری از مردم مربوط عجالتاً به تعویق افتاده است.

ولی ناگزیر شدم و درست تر ناگزیرم کردند که مختصر سلام و علیکی با عزیزان داشته باشم. باید اذعان کنم که از دست آورد های مهم اوضاع التهابی و اضطرابی و خونین و پر از ضایعات و تلفات بیحد و حصر 17 ساله اخیر؛ یکی هم اعتلای سطح شعور و اطلاعات آفاقی و آگاهی های سیاسی و اجتماعی پیش قراولان کشور خصوصاً عده قابل توجه اهل قلم و رسانه و کتاب و مکتب و سازمان و سیاست ... میباشد.

گرچه کتله هایی قبلاً مدعی رهبری و پیشاهنگی جامعه را عمدتاً به علت ایدئولوژی زدگی و اعتیاد کیش شخصیت و رهبر پرستی... بیشتر اینجا و آنجا گرگ و گند زده است و تمثال یأس انگیز و دردناک و مفلوکی از خویش متبارز میسازند؛ با اینهم در افق های آزاد تر بهترین هایی دارند به ثمر می نشینند و مصدر ترقی بینش و دانش و آگاهی و بالاخره عمل های اجتماعی رهاننده و آزادیبخش میگردند.

داد این ابر مطلب دادن؛ اکنون و اینجا برایم مقدور نیست!

البته در کنار آنان که برای حقانیت و عدالت عمومی می اندیشند و می نویسند و فریاد می زنند؛ طور طبیعی یک تعدادی هم سربالا کرده اند و میکنند که فقط زبان و بیان و فکر و احساس و عاطفه گروهی دارند. برای اینها حقانیت؛ 100 فیصد مال گروه و تیپ و تبار خودشان بوده و حریفان و مقابلان 100 درصد سیاه و جانی و ملعون ژنتیکی و خبط خلقتی اند!

به نظرم اشراف بر اندیشه ها و آثار و توهمات و تخیلات و تب و تاب های اینها؛ به ویژه طبق فرموده لقمان حکیم؛ خیلی خیلی آموزنده و ثمر بخش میباشد و به هر حال با نادیده گرفتن آنها اهل تحقیق و جویندگان حقیقت و عدالت؛ چیز های بسیاری از دست میدهند.

بنده البته در برنامه دارم که به شماری تیبیک ازین دست هموطنان؛ با مساعدت وقت و بخت؛ بحث ها و بررسی های بایسته داشته باشم.

اما دیروز که انبکس ایمیل هایم را گشودم؛ عزیزی لطف نموده یک متن را فرستاده و توسط حلقه کردن دور سطری از آن؛ مرا متوجه ساخته بودند که خواست همیشگی ام؛ دایر بر اینکه:

گه گاه یاد کن به دشنام سخن تلخ از تو شیرین است؛

توسط محترمانی اجابت و خوب هم اجابت میشود.

سطر حلقه شده این بود:

« د تقاعد شویو جهادي او پنجشيري جنرالانو په ویر کي د داسي روشنفکرانو له ډلې یو وایی «مژده که قلب «متفکر دوم جهان» از سنگ است!» اریایی بریسنایانه»
و نیغ په نیغ به دنبالش خوانده میشود:

«خو ورځې وړاندې د فیروزی په دوهمه، د عبدالرشید دوستم له نوم سره اړوند د جرمونو نړیوالی

محکمی افغانستان کي د جنگي جنايتونو په تړاو سپارل شوي اسناد تر ارزوني لاندې نیولي.

تمه ده، هغه کسانو چي د افغانانو ویني بهولي نه یوازي د هاگ په نړیواله محکمه کي عدالت ته ودریږي، بلکي په کور دننه هم د پوښتنې او گروینګني لاندې ونېول شی او مجازات شي.

د جرمونو د نړیوالی محکمی او بلخوا د افغانانو د قهر او غوسې په مهال؛ د عطانور، دوستم او نورو

جنگي مجرمینو په تړاو، سړي ته د گېډرې او بزگر قصه وریادیږی.

وایی چي یو گېډر د بزگر د جوارو په پټي روږدی شوی وو. هره ورځ به چي بزگر د جوارو پټی ته

ورغی، گېډر به یي جوار خورلي وو. بله ورځ یي گېډر ته تلک کپنېود او گېډر په تلک کي بند شو. په

تلک کي کي ښکېل شوي گېډر چغې او کوکاري پیل کړي، چي نور گېډران یي مرستي ته ورشي. کله

چي نور گېډران وررسیږي، بند شوي گېډر ورته فریادونه کوي چي لاسونه او پښې مي ډېر درد کوي او

زښت په تکلیف یم.

خو نور گېډران ورته وايي چې مور هيڅ مرسته نه شو کولای، درد او تکليف خو به ته هغه مهال وگوري چې د جوارو خاوند خبر شي او تاپسي د سپو او کوتکو سره يوځای راشي!»

من البته که به خود اجازه نمیدهم این متن را از «زبان ملی پشتو» به شما ترجمه کنم؛ ترجمه برای زبانهای غیرملی لازمی است که «اکثریت» از آن چیزی نمیدانند. اینجا که اولاً گویندگان زبان «اکثریت و مشر و بدار» اند و دوماً درخشانتر از آفتاب است که زبان «اکثریت» و باز زبان «مشر و خاوند و بدار» برای «اقلیت نوکر و مزدور و مهمان و مهاجر دایمی!!» عین آب خوردن فهما و رساست! منتها صرف گفتن دارد که نوشتار "مژده که «قلب متفکر دوم جهان» از سنگ است!" از قلم اینجانب ارتکاب شده است و نظر به آنچه که بنده اندیشه و مقصود و مطلوب داشته ام؛ حتی ذره ای به مسئله تقاعد اجباری و به مدعیاتی: توطئه گرانه بیشتر از 160 جنرال پنجشیری و جهادی و دو تا هم جنرال متوفای غیر پنجشیری و غیر جهادی ارتش افغانستان پیوندی ندارد. اما اینکه نویسنده متن فوقانی چنین پیوندی در آن کشف نموده اند؛ به سیاق کشفیات عیدیه ایشان خواهد بود که پیوسته در نوشته ها و تالیفات شان می توفد!

البته با همین ترفند و تریک و چل و فن است که نویسنده و نطق و واعظ و هدایتگر و دریور و ...و... تیپیک میگردد و مال و ملک طلق یک گروه خاص و دسته و تیره و تبار و عشیره و آئین و ایدئولوژی خرده فرهنگ میشود.

بسیار بسیار ببخشید که من تا حال جناب نویسنده و سیاس بزرگوار مربوط را نامگیر نکرده ام. اینک به سرعت جبران مافات و دفع خبط میکنم و از روی عزیزشان پرده برداری می نمایم:

ایشان اند عبارت از:



سرلوخ مرادزی

و مقاله ایشان که از جمله در لینگ زیر حله نشر به بر کشیده است؛ چنین فرنام دارد:

د افسرانو تقاعد نازولي ډېر وژرول؟(تقاعد افسران نازدانه ها را بسیار گریستاند!)

<http://howd.org/index.php/2014-05-06-22-20-55/1580-2018-02-07-18-08-19>

این مقاله و سایر مقالات این محترم را که اتفاقاً اغلب کوتاه کوتاه هم هستند؛ بسیار و بسیار بخوانید و بدانید و آنگاه فرشتگان شما را به دنیای ناشناخته روح آدمی خوش امید میگویند؛ غیر از منطق ارسطویی و هزاران دیگر؛ شما درین مقالات به منطق ناب و نفیس دیگری واصل میگردید که سخت گیرا و بُراست و همین منطق؛ منطق و حتی قانون امروز و فردا و الی الابد شماست؛ چرا که به حسب تازه ترین فرموده «متفکر دوم جهان» شما «افغان بودید و افغان هستید و افغان خواهید ماند!» گرچه تمثیل «گیدر» که درین مقاله به «د قاتلانو تلوالی» نسبت داده شده و به این کمترین حتی در منطق طلایی «افغانی» آنقدر ها مربوط نیست؛ باز که مربوط باشد؛ چاره چیست؟ لذا من در باره داد و اویلای بیهوده نمیکنم صرف آرزو مندم شما هر یکی لطفی بنمائید و یک سری به نوشته بنده به عنوان "مژده که قلب «متفکر دوم جهان» از سنگ است!" بزنید. البته همان که عنوان مفصلترش به سیاق حفظ الله امین شاگرد وفادار نابغه شرق نورمحمد تره کی؛ این طور میباشد:

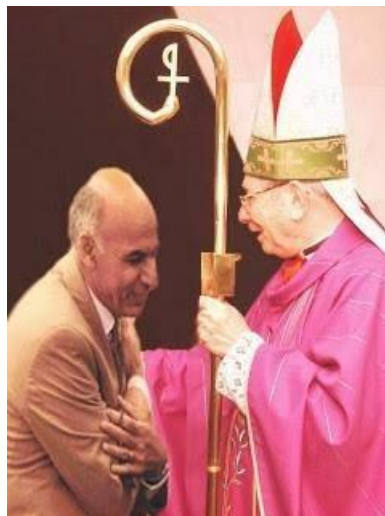
" - اگر امریکا میگوییم؛ منظور غنی است و اگر غنی میگوییم؛ مطلوب؛ امریکاست!"

تصور نفرمائید که جناب نویسنده منتقد؛ این مقاله را اصلاً نخوانده است و الا چنین بی خریطه فیر نمیکرد. آخر ده کجا و درخت ها کجا؟

اگر اینچنین پنداشتید؛ مرا و خدا را خفه ساخته اید!

مرا که بلا به پُشتم؛ اما خدا را خفه ساختن معصیت دارد!

باز هم به فرموده «متفکر دوم جهان» بد و فجیع بودن تا سرحد پارچه شدن فرزندان ایشان که انشاء الله ماهم درین زمره محشور میشویم؛ به اثر «امتحان الهی» است و ما باید طبق تعالیم حضرت مسیح و انجیل مقدس؛ جنگ و کشتار را با صلح پاسخ دهیم؛ شاید مانند همان «صلح در میدان جنگ»؛ مانند رها سازی جنگنده ها از زندان ها همراه با هدایا و رتبه ها و تقدیر نامه ها! و مانند ... و مانند...



ووووی یی!... بچه خرا! مقصود همان میباشد که: «کس به یک رویت سیلی زد؛ روی دیگری را برایش بگردان!!»

به گمانم؛ از نوشتار "مژده که «مغز متفکر دوم جهان» از سنگ است!" و سلسله پیشترش به ویژه با احتساب مساعی جلیله عالیجنابان سفرای کبار امریکا و نمایندگان خاص آن ابر قدرت و زیر قدرت های ملل متحدی و نامتحدی و ناتویی و عربی - اسلامی، تکبیری - تکفیری اش؛ بیشتر چنین دریافت میشود و باید شود که عنقریب «مغز متفکر دوم جهان» رئیس جمهور امریکا (که رئیس جمهور باصولت پیدا

نمیکند) و رئیس جمهور جهان میگردد؛ چرا که در اصل هم «جناب جمهور رئیس د نری لومرنی جمهور رئیس دی چه دخلکو په خوبنه راغلی دی. تاسو خبر یئ؟! دا مانا چی لومرنی جمهور رئیس دئ په جهان کی چی دخلکو په خوبنه راغلی دی. تاسو دهغه منشور کتلی دئ؟ دهغه منشور په اساس خلکو جلالتماب جمهور رئیس ته هوتونه ورکړی... همی مثل اس که بگیریش که نگیریش!»

خوب. به نظرم زیادتز از این؛ حد غلام باشد!
 منتها؛ مجبور استم به خاطر اینکه شما اهمیت و اصالت مزدگانی این کمترین را در مورد اینکه «قلب متفکر دوم جهان» از سنگ و آنهم از سنگ سوراخ سوراخ است؛ به نیکویی دریابید؛ بایستی سند تقدیم نمایم و این سند؛ خود ارشادات اعلیحضرت المتوکل علی الامرکا غنی احمدزی «د نری لومرنی جمهور رئیس» میباشد. البته من ویدیویی صاف و خالص و علیحده پیدا نکردم و نگاه چه خوب که همراه با تصویر و صدای اعلیحضرت همایونی سلطان احمد زی درین مورد؛ شما اسناد و فاکت های بهتر و بیشتر دیگری را هم فراچنگ آورید. ناگفته نماند که تنظیم کننده و تقدیم کننده این برنامه کوتاه ویدیویی؛ نیز بیش و کم مانند جناب سرلوخ مرادزی و همگان؛ تیپ و سبک و سیاق خودش را دارد. اینجا و اکنون صرف جنبه های سندی را از من پذیرا شوید و لاغیر:

پدر جان! های غنی بابا جان!

<https://www.youtube.com/watch?v=aqGedPVLIdE>

د افغان مانا پشتون. د افغانستان مانا: پشتونستان!
 موثر کولای شو فاریاب ته هم پشتونستان ووايو؛ مزار ته هم پشتونستان و وایو...
 زمونږ خاوره ده زما ملک دی. زه دهغه خاوند؛ مشر او بادار یم...



<https://www.youtube.com/watch?v=2jN1S9Q37tM>

<https://www.youtube.com/watch?v=aLf86pEpbDU&t=129s>

<https://www.youtube.com/watch?v=SYVQS85Jfn4>

<https://www.youtube.com/watch?v=L1vciRKn9dg&t=5s>

شمالی لاله زار باشد به ما چی؟! زمستانش بهار باشد به ما چی!
 شبنم در پیره و روزم به تعلیم نگار جان انتظار باشه به ما چی!
 نگار جان انتظار باشه به ما چی!

بیا که بریم با مزار ملا محمد جان! سیر گل لاله زار واه واه دلبر جان!

<https://youtu.be/CnIInTUkg-4>

https://youtu.be/EP_uDDbJVRI

حلول سال نو طبیعت؛ سال 1368 هجری - خورشیدی به شما پیشاپیش مبارکباد!
نور روز تان پیروز - هر روز تان نوروز!